

سرسپرده نویسنده: ترانه جوانبخت

این نمایش‌نامه از جلد دوم کتابم «ماراتن به توان فردا» است. مجوز نشر این نمایش‌نامه در سال ۱۳۹۱ از وزارت ارشاد در تهران صادر شده است.

هرگونه استفاده کتبی یا غیر کتبی از این نمایش‌نامه به صورت چاپ و نشر یا اجرا روی صحنه بدون کسب اجازه کتبی از نویسنده این اثر ممنوع است. همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده آن محفوظ می‌باشد.

سرسپرده

شخصیت‌ها:

پورن

همسر پورن

میونا

ساگون

شافو

نامزد شافو

ویکا

پردہ اول

جزیرہ سارافود، آپارتمان پورن. یک صبح بہاری.

صحنہ: سالن یک آپارتمان. در ورودی سالن سمت چپ صحنہ است. یک ساعت دیواری روی دیوار وسط صحنہ است. یک کاناپہ درست زیر ساعت دیواری قرار دارد. یک میز شیشہ‌ای جلوی کاناپہ است. دو مبل در دو طرف کاناپہ سمت چپ صحنہ دیدہ می‌شود. تلفن روی میز تلفن سمت چپ صحنہ است. جلوی مبل‌ها یک پنجرہ است. پردہ‌ای از پنجرہ بستہ آویزان است. ساگون روی یک مبل و پورن و میونا روی کاناپہ نشستہ‌اند.

(ساگون - پورن - میونا - ویکا)

(ویکا وارد صحنہ می‌شود. ساگون و پورن و میونا از جایشان بلند می‌شوند و بہ طرف او می‌روند.)

ویکا: پیداش نکردم.

ساگون (با ناراحتی): پیداش نکردی؟

پورن (با اعتراض): یعنی چی کہ پیداش نکردی. باید پیداش می‌کردی.

ویکا: ہمہ شہر رو گشتم. نبود.

ساگون: باید بہ پلیس اطلاع بدیم.

پورن: ہر چہ زودتر.

ساگون (خطاب به ویکا): چقدر بهت گفتم بذار ما هم باهات بیایم. گفتی نه.

میونا: حالا وقت این حرفا نیس. باید زودتر به پلیس خبر بدیم.

(ویکا به طرف تلفن می‌رود. پورن و ساگون و میونا کنارش می‌ایستند. ویکا گوشی تلفن را برمی‌دارد و شماره می‌گیرد.)

ویکا: الو. اداره پلیس؟ سلام. نامزدم گم شده. از دیشب. امروز همه شهر رو با ماشین دنبالش رفتم ولی پیداش نکردم. نمی‌دونم. گروه تجسس؟ کی؟ منتظرم. آدرس خونه هست: بزرگراه شودا. کوچه پرینو. شماره ۱۲. طبقه دوم. بله. منتظر می‌مونم. خداافظ.

(ویکا گوشی تلفن را می‌گذارد.)

ویکا (خطاب به بقیه): پلیس تا بیست دقیقه دیگه اینجاس. (با بغض خطاب به دیگران): دو سال پیش به شافو گفتم آدم‌آکشی واسه فرمیکو عاقبت نداره. می‌آگفت من سرسپرده‌ای اونم. بهم اعتراض نکن.

ساگون (خطاب به ویکا): تو هم که سرسپرده‌ای شافو بودی نمی‌تونستی ولش کنی.

ویکا (گریه کنان): اگه پلیس پیداش نکنه چی کار کنم؟

میونا (خطاب به ویکا): به دلت بد راه نده. پیداش می‌آکنن.

پرده دوم

دو سال قبل. آپارتمان شافو. یک صبح تابستانی.

صحنه: مانند صحنه در پرده اول با این تفاوت که به جای کاناپه دو میل دیگر به انضمام

میز نهارخوری و شش صندلی دور آن در سمت راست سالن است.

(شافو - ویکا)

(شافو به حالت عصبی در اتاق راه می‌رود و زیر لب با خودش حرف می‌زند. ویکا وارد صحنه می‌شود و به طرف او می‌رود.)

ویکا: چی شده؟ چرا ناراحتی؟

شافو: چیزی نیست.

ویکا: از من پنهان نکن. بگو چی شده.

شافو: بهم دستور رسیده که باید اعتراض‌ها رو سرکوب کنم.

ویکا: قبول کردی؟

شافو: آره. قبول کردم.

(تلفن زنگ می‌زند. شافو به طرف تلفن می‌رود و گوشی را برمی‌دارد.)

شافو: الو. بله. همین الان راه می‌فتم. حتما.

(شافو گوشی را سرجایش می‌گذارد.)

ویکا: کی بود؟

شافو: ریسم بود. گفت برم شهربانی.

ویکا: این فرمیگو آخر سر تو رو به کشتن می‌ده.

شافو (با دلخوری): باز آینده‌نگری کردی؟

ویکا: نرو. بمون خونه.

شافو: همیشه. باید برم. بهم احتیاج دارن.

ویکا: من عاشقتم نمی تونم ولت کنم اما از قساوت تو دیگه خسته شدم. آدم‌اکشی واسه

فرمیکو عاقبت نداره.

شافو: من سرسپرده‌ای اونم. هر کاری بگه می‌کنم.

ویکا: چرا به حرفم گوش نمی‌کنی؟

شافو: میگی چی کار کنم؟

ویکا: استعفا بده. یک کار دیگه رو شروع کن.

شافو: خانوم، درآمد این کار زیاده. میگی استفا بدم؟ مگر دیوانه شدم؟

ویکا (اعتراض‌کنان): در اعتراضات پارسال بیست و سه نفر کشته شدن.

شافو (با خونسردی): خب کار توی شهربانی همینه دیگه. این پیامدها رو هم داره.

(شافو از صحنه خارج می‌شود. ویکا با ناراحتی روی مبل می‌نشیند.)

ویکا: تو هیچ وقت به حرف من گوش نکردی. آخر سر زندگیت رو به باد میدی.

(ویکا سرش را بین دو دست می‌گیرد.)

ده سال بعد. آپارتمان پورن. یک روز تابستانی.

صحنه: مانند صحنه در پرده اول. یک جاسیگاری روی میز شیشه‌ای است.

(پورن - ویکا)

(ویکا روی کاناپه نشسته. پورن با سینی حاوی دو لیوان شربت وارد می‌شود. سینی را

روی میز شیشه‌ای می‌گذارد و روی کاناپه کنار ویکا می‌نشیند.)

پورن (با تاسف): دوستمون ساگون که با ماشین تصادف کرد مرد. زن منم که ازم جدا

شد. شافو هم که به قتل رسید. موندیم من و تو.

ویکا: نگفتی چرا میونا ازت جدا شد.

پورن: به یه نفر دیگه علاقمند شد. باهاش رفت.

ویکا: به همین راحتی؟

پورن: آره. بهم می‌گفت ما که بچه نداریم. تو هم بالاخره یکی رو پیدا می‌کنی.

ویکا: پیداش کردی؟

(پورن به سینی شربت اشاره می‌کند.)

پورن: شربت بخور.

(ویکا یک لیوان شربت برمی‌دارد. قاشق آن را به هم می‌زند و شربت می‌خورد. پورن هم

لیوان دیگر را برمی‌دارد و شربت می‌خورد. لیوان‌ها را روی سینی می‌گذارند.)

پورن: تا امروز یه نفر رو دوست داشتم اما چون با یکی دیگه بود نمی‌تونستم بهش بگم.

ویکا: کی؟

پورن: تو.

(ویکا با تعجب به پورن نگاه می‌کند.)

پورن (با اشتیاق): ویکا با من ازدواج می‌کنی؟

ویکا: شافو ده سال پیش به قتل رسید. اگه بهم علاقه داشتی چرا زودتر بهم نگفتی؟

پورن: وضع مالی‌م خوب نبود. کارم رو عوض کردم. حالا حقوق خوب می‌گیرم و می‌تونم

زندگی هردومون رو اداره کنم. با من ازدواج می‌کنی؟

ویکا: من هنوز به شافو فکر می‌کنم.

پورن (با عصبانیت): به اون آدم‌کش؟

(پورن از جایش بلند می‌شود.)

ویکا: چرا عصبانی شدی؟ خب دوستش داشتم.

پورن: من هرگز نتونستم بفهمم چطور تونستی به یه همچین آدم‌اکشی دل ببندی و از

همه بدتر...

ویکا: و از همه بدتر چی؟

پورن: و از همه بدتر این که وقتی دیدی هنوز به قتل آدمای بیگناه ادامه میدی چرا

نخواستی ولش کنی؟

ویکا: خب دوسش داشتم.

پورن: دیگه حرفش رو نزنیم. اون دیگه مرده.

(پورن به طرف پنجره می‌رود. به بیرون از آپارتمان نگاه می‌کند. فندک و بسته‌ای سیگار از جیب شلوارش بیرون می‌آورد. سیگار روشن می‌کند. فندک را در جیب شلوارش می‌گذارد و سیگار می‌اکشد.)

ویکا: حداقل سیگاری نبود.

(پورن در حالی که به کوچه نگاه می‌کند همچنان به سیگار کشیدن ادامه می‌دهد. بعد به طرف ویکا می‌رود. سیگار را در جاسیگاری که روی میز شیشه‌ای است خاموش می‌کند و دوباره روی کاناپه می‌نشیند.)

پورن: از وقتی میونا ترکم کرد سیگاری شدم. (مکث) اگه بهم قول بدی با من ازدواج می‌کنی سیگار رو ترک می‌کنم.

ویکا (با ناراحتی): یعنی به فکر سلامتی خودت نیستی؟ باید حتما قول بدم که به فکر سلامتی‌ات بیفتی؟

پورن: با من ازدواج کن. (با التماس) خواهش می‌کنم.

(ویکا جواب نمی‌دهد.)

پورن (با نگرانی): به چی فکر می‌کنی؟

ویکا: به این که شاید بهتر باشه از این کشور برم.

پورن (با اضطراب): نه. این کار رو نکن. با من بمون.

ویکا (با تردید): اگه بمونم ...

پورن: خوشبخت می‌کنم. هر کاری بخوای برات انجام میدم.

ویکا: هر کاری؟

پورن (با تردید): هر کاری که نه.

ویکا: دیدی زدی زیر حرفت؟

پورن: منظورت چه کاری‌یه؟

ویکا: دوست دارم اسب‌سواری رو یاد بگیرم. از نوجوونی‌ام دوست داشتم اما انقدر کار

روزنامه‌نگاری وقتم رو می‌گرفت که هیچ وقت فرصت نکردم این ورزش رو یاد بگیرم.

پورن (با خوشحالی): یک کلوپ اسب‌سواری نزدیک اینجاس. می‌تونیم ثبت‌نام کنیم و

اسب‌سواری رو با هم شروع کنیم.

ویکا (لبخندزنان): پس موافقی؟

پورن: معلومه که موافقم. (مکت) چطوره همین امروز واسه‌ی تو خودم توی این کلوپ

ثبت‌نام کنم؟

ویکا: با تعجب: همین امروز؟

پورن: آره. (به ساعت دیواری نگاه می‌کند).

پورن: هنوز دیر نشده. فکر کنم کلوپ باز باشه. (مکث) حالا بگو با من ازدواج می‌کنی؟

ویکا: اگه منو به آرزوهای دوران نوجوونی‌م برسونی آره.

پورن (با خوشحالی): ما با هم خوشبخت میشیم. یه زندگی آروم و بی‌دغدغه واسه‌ت

فراهم می‌کنم. حالا بریم تا دیر نشده در کلوپ اسبسواری ثبت نامت کنم.

(هر دو از جایشان بلند می‌شوند و از صحنه خارج می‌شوند).